



– إذا صَدَيْتِ الرَّأْيَ صَقَلْتَهُ الْمَشُورَةُ (همان، ج ۱، ص ۱۰۶): وقتی اندیشه زنگ می‌زند، مشورت آن را صیقل می‌دهد. آنچه جای تأمل دارد این است که با وجود پیشینه این مضمون در قرآن کریم و سنت پیامبر اسلام (ص) به چه سبب این مضمون غیر عربی و بیگانه نامیده شده است.^۲

سؤال اساسی این است که اگر این دو مضمون عربی نیستند، خاستگاه آن‌ها کجاست و از کدام فرهنگ به ادب عربی نفوذ کرده‌اند؟ این سؤالی است که میدانی و دیگر صاحب‌نظران عرب پاسخی به آن نداده‌اند، ولی بر صاحب‌نظران روشن است که فرهنگ و ادب ایرانی مهم‌ترین فرهنگی است که به صورت گسترده و همه‌جانبه در ادب عربی تأثیر گذاشت، چنان‌که شواهد این مقاله در موضوع مشورت، از باب مشت نمونه خروار، مؤید این ادعاست. از دیگر سو، اگر آن دو مثل را ایرانی ندانیم، جایگزین دیگری برای آن نداریم. به اعتقاد ما، این دو مثل از فرهنگ ایرانیان باستان به فرهنگ عربی وارد شده‌اند. زیرا شواهد مختلف حاکی از پایبندی بسیار ایرانیان به این موضوع است، به گونه‌ای که در منابع عربی به اشکال مختلف بازتاب پیدا کرده است. بعید نیست که تعبیر مختلف و متعددی که در منابع عربی با این موضوع از ایرانیان نقل شده، یکی از عواملی بوده باشد که موجب شده صاحب‌نظران عرب این دو مثل را غیر عربی بدانند. دلایل و شواهد ما برای اثبات این مدعا عبارت اند از:

– اشارهٔ ثعالبی که مثل اول را عیناً و بی‌کم و کاست از

۲. برای نمونه به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم: «و شاورهم فی الأمر؛ آل عمران، ۱۵۹»؛ «و لا ظهیر کالمشاوره». (نهج البلاغه، حکمت ۵۴)؛ «و من شاور الرجال شارکها فی عقولها». (همان، حکمت ۱۶۱) شاور فی امورک. (آمدی، المعجم، ج ۲، ص ۱۴۸۲)

دیدگاه‌های ایرانیان باستان دربارهٔ مشورت

وحید سبزیان پور

دانشگاه رازی
wsabzianpoor@yahoo.com

میدانی در کتاب مجمع الامثال پس از پایان هر بخش از امثال عربی که آن‌ها را بر اساس حروف الفبا تنظیم کرده است، امثالی را با نام مولد به شکل جدا و مستقل از امثال عربی نقل کرده است. این امثال که در مجموع تعداد آن‌ها به یکهزار مورد می‌رسد، از آن جهت جدای از امثال عربی آمده‌اند که به اعتقاد میدانی و صاحب‌نظران عرب، در فرهنگ عربی اصالت ندارند و از فرهنگ‌های بیگانه به ادب عربی نفوذ کرده‌اند و به همین سبب آن‌ها را «مولد»، به معنای نوحاسته و تازه متولدشده، نامیده‌اند.^۱

در امثال مولد میدانی دو مثل زیر با مضمون «مشورت» دیده می‌شود:

– إذا شاورت العاقل صارا عقله لك (میدانی، مجمع: ج ۱، ص ۱۰۵): هنگامی که با عاقل مشورت می‌کنی عقل او از آن تو می‌گردد.

۱. برای اطلاع بیشتر درباره امثال مولد نک سبزیان پور، ۱۳۹۰: تأثیر... ۳۷۰-۵۵.

خاقان حکمران خزر نقل کرده است: إِذَا شَاوَرْتَ الْعَاقِلَ صَارَ عَقْلُهُ لَكَ (ثعالبی، اعجاز، ص ۴۸).

موضوع مشورت از دیدگاه ایرانیان چنان مهم بوده است که بر تاج انوشروان نوشته شده بود: «در کارها مشورت کنید». (برای اطلاع بیشتر: نک سبزیان پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۲۱).

محقق عرب، عیسی عاکوب (۱۹۸۹: ۱۰۸) یکی از مضمون‌های رایج در ایران باستان را ضرورت مشورت دانسته است. هوشنگ گفته است: «الْمُسْتَشِيرُ مُتَّخِصٌّ عَنِ السَّقِطِ وَالْمُسْتَبَدُّ مَتَهَوَّرٌ فِي الْعَلَطِ» (ابن مسکویه، حکمة، ص ۱۷): آنکه مشورت کند در امان ماند و آنکه خود رأی کند به خطا افتد.

این سخن هرودت درباره ایرانیان نیز قابل تأمل است:

در ایران سلاطین و حکمرانان به هیچ وجه در هر کار آزاد نیستند و نظریات و نقشه خود را در مجلس ملی پیشنهاد می‌نمایند تا پس از مشورت و تصویب به موقع اجرا گذاشته شود (هرودوت، به نقل از: ایرانی ۱۳۶۱: ۸۸).

این تعبیر را دوفوشه‌کور نیز نقل کرده است:

در کنار شاهان و شاهزادگان، وزیران و رایزنانی دیده می‌شوند که سبیل خرد و دانایی آنان هستند. فردوسی آنان را ستوده و وجودشان را برای برقراری داد لازم می‌داند. اصولاً در شاهنامه دو مفهوم عدالت و خرد، در یکدیگر همبسته می‌شوند. این دو مفهوم، در شخص شاه و رایزن او مجسم می‌شود. شاه، تجسم داد و رایزن او، مظهر خرد است (دوفوشه‌کور ۱۳۷۴: ۷۴).

در پندهای آذرباد آمده است: با مرد آزادچهر، کارآگاه، زیرک و خوب‌خیم همپرسی (مشورت) کن (آذرباد، اندرزها، ص ۷۸). فردوسی آیین شاهان ایرانی را مشورت با خردمند می‌داند و توصیه می‌کند که جز از این شیوه پیروی نکنید:

مزن رای جز با خردمند مرد
از آیین شاهان پیشی مگرد

(فردوسی، شاهنامه، ج ۲، ص ۱۲۴۱)

سنت مشورت شاهان با خردمندان به وفور در شاهنامه دیده می‌شود، تا آنجا که انوشیروان در مورد نبرد با دشمنان چهار شبانه‌روز با سران مملکت به شور و گفت‌وگو پرداخته است:

چو برخواند آن‌نامه را شهریار
برآشفت باگردش روزگار
همه موبدان و ردان را بخواند
وزان‌نامه چندی سخن‌ها براند
سه روز اندران بود با رایزن
چه با پهلوانان لشکر شکن
چهارم بر آن راست شد رای شاه
که آرد سوی جنگ قیصر سپاه

(همان، ج ۲، ص ۱۴۵۸)

عنصرالمعالی درباره ضرورت مشورت می‌گوید:

از مشورت کردن با پیران عار مدار و با عاقلان و دوستان مشفق مشورت کن ... و بدانکه رای دو کس نه چون رای یک کس باشد؛ چه یک چشم آن نتواند دید که دو چشم ببیند و یک دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد. نبینی که چون طبیبی بیمار بود و بیماری بر وی دشوار بود اعتماد بر معالجت خود نکند، طبیبی دیگر آرد و به استطلاع رای او مداوای خویش کند و اگرچه سخت دانا طبیبی باشد (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۴۰).

در گلستان نیز آمده است:

ملک از خردمندان جمال گیرد... پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان (سعیدی، گلستان، ص ۵۲۰).

نیاز زمامداران به مشورت

اهمیت مشورت از نظر ایرانیان و نیز تفاوت دیدگاه آنان با یونانیان را می‌توان از این سخن راغب دریافت:

كَانَتْ الْفُرْسُ وَالرُّومُ مُخْتَلِفِينَ فِي الْأَسْتِشَارَةِ، فَقَالَتْ الرُّومُ: «نَحْنُ لِأَنَّمَلِكُ مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ أَنْ يَسْتَشِيرَ». وَقَالَتْ الْفُرْسُ: «وَنَحْنُ لِأَنَّمَلِكُ مَنْ يَسْتَعِينِي عَنِ الْمَشَاوِرَةِ». (راغب، محاضرات، ج ۱، ص ۴۷). ایرانیان و رومیان در مورد مشورت، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند؛ رومیان گفتند: ما کسی را که به مشورت نیاز داشته باشد، پادشاه نمی‌کنیم و ایرانیان گفتند: ما کسی را که بی‌نیاز از مشورت باشد، به پادشاهی نمی‌پذیریم.

ایرانیان زمامداران خود را هرگز بی‌نیاز از مشورت نمی‌دیدند:

قَالَ بَعْضُ مُلُوكِهِم (الْفُرس): «يَكَادُ الْمَلِكُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعْتَبًا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ حَكِيمًا إِلَّا عَنْ شَيْءٍ وَاحِدٍ وَهُوَ الْمَشُورَةُ.»
(آبی، نثرالدرر، ج ۷، ص ۷۸): یکی از شاهان ایرانی گفته است: اگر پادشاه حکیم باشد، تقریباً از همه چیز بی‌نیاز است، جز یک چیز و آن مشورت است.

بزرگمهر نیز مشورت را یکی از واجبات زمامداران می‌داند:

قَالَ بَزْرَجْمَهْرُ: «يَتَّبِعِي لِلْمَلِكِ الْأَيْسِدَ بَرَأِيهِ وَأَنْ يَسْأَرَ فِي الْمُلَمَّاتِ خَوَاصَّ النَّاسِ وَعَقْلَاءَهُمْ وَمَنْ يَتَّقِرَّ فِيهِ الذِّكَاءُ وَالْعَقْلُ وَجُودَةُ الرَّأْيِ، وَصِحَّةُ التَّمْيِيزِ وَمَعْرِفَةُ الْأُمُورِ. وَلَا يَتَّبِعِي أَنْ تَمْنَعَهُ عِزَّةُ الْمَلِكِ مِنْ إِيْنَاسِ الْمُسْتَشَارِ بِهِ وَبَسْطِهِ، وَاسْتِمَالَةِ قَلْبِهِ حَتَّى يُمَحِّضَهُ النَّصِيحَةَ فَإِنْ أَحَدًا لَا يَنْصَحُ بِالْقَسْرِ وَلَا يُعْطِي نَصِيحَتَهُ إِلَّا بِالرَّغْبَةِ.» (ابن طقطقی، فخری، ص ۳۰): بر پادشاه سزاوار است که خودرأی نباشد و در گرفتاری‌ها با خواص و عاقلان و هر کسی که در او عقل و کیاست و نیک‌اندیشی و معرفت به‌امور، وجود دارد، مشورت کند و شایسته نیست که اقتدار پادشاهی، او را از انس و الفت و دلجویی از مشاور منع کند تا اینکه مشاور، خیرخواهی خود را برای او خالص گرداند؛ زیرا کسی با اکراه، نصیحت نمی‌کند و نصیحت خود را جز با میل قلبی ارائه نمی‌دهد.

مسعودی (مروج، ج ۱، ص ۲۹) از جلسه بحث و گفت‌وگوی انوشروان با حکیمان سخن می‌گوید. انوشروان از حکیمان می‌خواهد که او را برای اتخاذ شیوه‌هایی در جهت منافع و مصالح دولت و ملت راهنمایی کنند: «دَلُونِي عَلَى حِكْمَةٍ فِيهَا مَنَفَعَةٌ لِخَاصَّةِ نَفْسِي وَعَامَّةِ رَعِيَّتِي.» هر کس سخنی می‌گوید تا نوبت به بزرگمهر می‌رسد. بزرگمهر دوازده پیشنهاد برای صلاح همگان می‌دهد که پس از توصیه به اطاعت از خداوند، رعایت صداقت و عدالت، مورد سوم و چهارم آن مشورت با دانیان و احترام به فکر و اندیشه آنان است: «وَالثَّلَاثَةُ مَشُورَةُ الْعُلَمَاءِ فِيمَا يَخْدُثُ مِنَ الْأُمُورِ، وَالرَّابِعَةُ إِكْرَامُ الْعُلَمَاءِ وَالْأَشْرَافِ.»

خواندمیر (۱۳۵۳: ۱/ ۱۷۲) و میرخواند (روضه، ج ۱، ص ۹۲۹) حکایت بالا را به شکل زیر نقل کرده‌اند:

آورده‌اند که نوشیروان روزی مجمعی عظیم ساخت و حکما و موبدان را احضار فرمود و اشارت کرد که هر یک به قدر دانش

خویش کلمه‌ای القا نمایند که متضمن مصلحت پادشاه و رعیت بود و از هر کس در آن باب کلمه‌ای استفسار نموده، چون نوبت به بوذرجمهر رسید معروض داشت که آنچه مطلوب پادشاه است به دوازده کلمه او را می‌نمایم. نوشیروان پرسید آن کدام است؟ حکیم گفت: ...

سیوم: مشورت با دانیان در آنچه روی نماید از امور.
چهارم: اکرام و احترام اشراف و علما و کتاب به قدر منازل و مراتب^۱.

جایگاه مشورت در ایران باستان آنقدر والا بوده است که نقش یکی از سه‌نگین انگشتر انوشروان این عبارت بوده است: «در کارهایی مشورت خردمندان شروع نمما» (سبزیان پور ۱۳۹۰، ب: ۱۵۴).

از حکایت زیر معلوم می‌گردد که زمامداران ایران در همه امور، حتی انتخاب جانشین برای خود، با نزدیکان خود مشورت می‌کرده‌اند: «ذَكَرَ انُوشِرَوَانُ أَنَّهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَصِيرَ وَلَدَهُ هُرْمُزَ وَلِيَّ عَهْدِهِ اسْتَشَارَ أَوْلِيَاءَهُ...» (راغب، محاضرات، ج ۲، ص ۳۴): گفته‌اند که وقتی انوشروان می‌خواست فرزندش، هرمز، را برای ولی عهدی خویش برگزیند، از دوستان خویش در این باره مشورت خواست.....

هرمز خودداری از مشورت و تکبر در رأی و اندیشه را آنقدر زشت و ناهنجار می‌بیند که آن را عامل ده عیب دیگر دانسته است:

قَالَ هُرْمُزُ الْمَلِكُ لِيَحْرُشِيدَ - وَكَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْأَهْوَازِ - : «مَا أَعْرَفْتُ لَكَ عَيْبًا غَيْرَ الْعَظَمَةِ، وَلَكِنَّ التَّعْظِيمَ عَيْبٌ وَاحِدٌ يَقْتَرِنُ بِهِ عَشْرَةٌ عَيُوبٌ. قَالَ: وَمَا هُنَّ أَيُّهَا الْمَلِكُ؟! قَالَ: الْعُجْبُ، وَالتَّفْتِيْشُ عَنِ الْأَحْسَابِ، وَالِاسْتِحْيَاءُ مِنَ التَّعَلُّمِ، وَطَلْبُ الْجُلُوسِ فِي الْمَحَافِلِ لِلتَّرْتِيبِ، وَتَجَاوُزُ قَدْرِهِ وَجَرَّأَتِهِ عَلَى السُّلْطَانِ، وَتَرْكُهُ حُقُوقَ النَّاسِ فِي الْعِبَادَاتِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكُهُ الِاسْتِشَارَةَ، وَطَلْبُهُ إِلَى النَّاسِ أَنْ يُعْظَمُوهُ، وَبَعْضُهُ أَهْلُ

الْفَضْلِ.» (ابن مسکویه، حکمة، ص ۶۷): هرمز به خرشید

۱. چهارم - قبل: سمعناکم تقولون: «هلاک الملوك فی الدنيا و الآخرة فی خصلة لا ترتفع معها حسنة. فنحب أن نعرف هذه الخصلة حق معرفتها. قال: استصغار أهل العلم و الفضل:» شنیده‌ایم که می‌گویید: نابودی پادشاهان در دنیا و آخرت در یک صفت است که هیچ کار نیک دیگری با وجود آن ارزش پیدا نمی‌کند. دوست داریم این ویژگی را بشناسیم. گفت: کوچک شمردن دانشمندان و اهل فضل. (ابن مسکویه، حکمة، ص ۵۷)

همچنین، همنشین با دانشمندان را مانع هرگونه بدگویی دشمنان و حسودان می‌دانند: قبل: «فما الخصلة الواحدة الجامعة لتفي قاله الحسدة و الأعداء عن الملوك؟ قال: أن يكون متعلقا بمجالسة العلماء و أهل الفضل، أخذنا بمحاسن أفعالهم.» (ابن مسکویه، همان، ص ۶۰)

کارگزارش در اهواز گفت: جز خود بزرگ‌بینی، عیبی در تو نمی‌بینم ولی تکبر عیبی است که ده عیب همراه آن است. گفت: ای پادشاه! آن عیب‌ها چه هستند؟ گفت: خودپسندی، جست‌وجوی از حسب و نسب افراد، شرم از یادگیری، نشستن در مجالس به ترتیب رتبه و مقام، تجاوز از حد و اندازه و جرأت پیدا کردن بر پادشاه، ترک حقوق مردم در عبادات و نپرداختن آن به ایشان، ترک مشورت، اینکه از مردم بخواهد او را بزرگ بدارند و از فاضلان کینه داشته باشد.

پرویز در نامه‌ای خطاب به فرزندش، شیرویه، او را سفارش به مشورت می‌کند:

قَرَأْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِرُوزِ إِلَى ابْنِهِ شِيرَوِيَه: «عَلَيْكَ بِالمُشَاوَرَةِ فَإِنَّكَ وَاجِدُ فِي الرِّجَالِ مَنْ يَنْضِجُ لَكَ الكَيَّ وَيَحْسِمُ عَنكَ الدَّاءَ وَيُخْرِجُ لَكَ المُسْتَكِينَ وَلَا يَدْعُ لَكَ فِي عَدُوِّكَ فُرْصَةً إِلَّا أَنْتَهَزَهَا وَلَا لِعَدُوِّكَ فُرْصَةً إِلَّا حَصَنَهَا.» (ابن قتیبه، عیون، ج ۱، ص ۸۵): در نوشته‌ای از پرویز برای شیرویه، خواندم: باید (در کارهایت) مشورت کنی زیرا در میان مردان، کسی هست که به تو کمک می‌کند و درد تو را برطرف کرده و به تو آرامش بدهد و فرصتی را برای تو علیه دشمن از دست نمی‌دهد و فرصتی را علیه تو برای دشمن نمی‌گذارد، مگر اینکه راه آن را می‌بندد.

نیاز عاقلان به مشورت

اهمیت مشورت برای رسیدن به راه درست، آنقدر در ایران رواج داشته است که برای رفع این توهم که فقط افراد نادان نیازمند مشورت هستند و دانایان بی‌نیاز از مشورت‌اند، تأکید فراوان شده است که هیچ کس حتی عاقلان و حکیمان نیز از مشورت بی‌نیاز نیستند:

قَالَ اسْفَنْدِيَاؤُ: «أَعْقَلُ مَنْ يَكُونُ مِنَ الرِّجَالِ لَا يَسْتَعْنِي عَنْ مُشَاوَرَةِ ذَوِي الأَبْيَابِ.» (ابی، نثرالدر، ج ۷، ص ۳۵): عاقل‌ترین مردان، از مشورت خردمندان بی‌نیاز نیست.

عبارت بالا در ظفرنامه و تاریخ گزیده نیز از بزرگمهر نقل شده است:

گفتم: چند چیز است که از بیش‌ی مستغنی نیست؟ گفت: خردمند اگرچه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد و... (ابن سینا، ظفرنامه، ص ۱۹؛ مستوفی، تاریخ، ص ۷۰).

بزرگمهر نیز بر این موضوع تأکید کرده است:

قَالَ بَرْجَمِهْرُ: «حَسْبُ ذَا الرِّأْيِ وَمَنْ لَارَأَى لَهُ أَنْ يَسْتَشِيرَ عَالِمًا وَيُطِيعَهُ.» (قرطبی، عمدة، ص ۹۸): بزرگمهر گفت: برای اندیشمند و کسی که نظری ندارد کافی است که با دانشمندی مشورت کند و از وی اطاعت نماید.

قباد مهم‌ترین کار عاقل را مشاوره و بدترین کار او را عجله و تبعیت از هوای نفس می‌داند:

قِيلَ لِقُبَادَ: «أَيُّ شَيْءٍ أَنْفَعُ لِلْعَاقِلِ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ أَضْرُّ لَهُ؟» قَالَ: «أَنْفَعُ الأَشْيَاءِ لَهُ مُشَاوَرَةُ العُلَمَاءِ وَالتَّجْرِبَةُ وَالتَّوَدُّدُ؛ وَأَضْرُّهَا لَهُ الكَسَلُ وَإِتْبَاعُ الهَوَى وَالعَجَلَةُ فِي الأُمُورِ.» (ابن مسکویه، حكمة، ص ۴۲): قباد را گفتند: چه چیزی برای عاقل، سودمندتر و چه چیزی زیان‌بارتر است؟ گفت: سودمندترین چیزها برای او، مشورت با دانشمندان، تجربه و دوستی است و مضرترین چیزها برایش تنبلی و پیروی از هوا و هوس و عجله در کارهاست.

مشورت با نادان

فایده مشورت رسیدن به راه درست است. بدیهی است که مشورت با نادان نه تنها سودی ندارد که موجب گمراهی می‌شود، به همین سبب بر این موضوع تأکید شده که با نادان مشورت نکنید. انوشروان مشورت با نادان را بدترین کار دانسته است:

قيل: أي الأشياء أخلف؟ قال مشورة الجاهل (همان، ص ۵۳).

این هم توصیه دیگری از فردوسی:

به هر کار هنگام جست‌ن نکوست
ز ندرای با مردهش یار دوست

(فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰)

مجالست با دانشمندان و مشورت با آنها

در شاهنامه یکی از برجسته‌ترین اندیشه‌های خسروانی، احترام به دانشمندان و همنشینی با آنان است. اورمزد شاپور در این زمینه می‌گوید:

هر آنکه که باشی تو با رای زن
سخن‌ها بیارای بی‌انجمن

گرت رای با آزمایش بود
همه روزت اندر فزایش بود

(همان، ج ۲، ص ۱۲۴۲)

شاپور راز ماندگاری یک پادشاه را احترام به خردمندان و

مشورت با آنان می‌داند:

بدانگه شود تاج خسرو بلند
که دانا بود نزد او ارجمند

(همان، ج ۲، ص ۱۴۸۸)

کان اردشیر یقول: «ما شیءٌ أضَرَ علی نفسِ مَلِکٍ أو رئیسٍ من معاشرَةِ سَخیفٍ.» (مسعودی، مروج، ج ۱، ص ۲۳۲): هیچ چیز برای یک پادشاه یا رئیس زیان‌بارتر از همنشینی با افراد نادان نیست.

بزرگمهر اقتدار و عزت شاهان را در عشق و گرایش آنان به خردمندان می‌داند:

سئل بزرگمهر بأی شیءٍ یظهر عز المملک؟ فقال بثلاثة أشياء: حب أهل الفضل... (غزالی، تیرالمسبوك، ص ۶۴): بزرگمهر را پرسیدند: با چه چیزی عزت شاه آشکار می‌شود؟ گفت: به سه چیز: عشق و محبت به افراد فاضل و...

از دیگر پندهای بزرگمهر به حاکمان:

أكرم العلماء وصلهم واستمع آدابهم، واحفظ مواعظهم (ابن مسکویه، حکمة، ص ۴۸): دانشمندان را گرامی بدار و با آنان ارتباط برقرار کن و به آداب آنان گوش فراده و پندهای آنان را پاسداری کن.

خودداری از مشورت با زنان

با توجه به شرایط محدودی که زنان در روزگار گذشته داشته‌اند، به طور طبیعی عموماً از داشتن فکر روشن و رأی صائب محروم بوده‌اند؛ به همین دلیل مشورت با زنان را جایز نمی‌دانستند. برخی صاحب‌نظران معتقدند که مصداق مخالفت با زنان، مشورت درباره رفتن به جنگ بوده است؛ زیرا زنان با وجود عاطفه و احساس لطیف و نیز نگرانی از عواقب از دست دادن شوهر و در ماندگی و یتیم‌داری، با رفتن مردان به جنگ مخالفت می‌کرده‌اند. سعدی می‌گوید:

مشورت با زنان تباهی است^۱ (سعدی، گلستان، ص ۵۵۲).

قال بزرجمهر... اذا أعیاك فشاور امرأةً و خالفها (آبی، نثرالدرر، ج ۷، ص ۷۷): اگر راه بر تو بسته شد با یک زن مشورت کن و عکس آن عمل کن.

۱. محفوظ (۱۳۷۷: ۱۴۲) این عبارت سعدی را برگرفته از این جمله عربی دانسته است: إِيَّاكَ وَمَشُورَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أُنْفٍ.

مکن هیچ کاری به فرمان زن
که هرگز نبینی زنی رایزن
کسی کو بود مهتر انجمن
کفن بهتر او را ز فرمان زن

(فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۹۸۰ و ۳۸۱)

در قابوس‌نامه هم به این نکته اشاره شده است: با زنان بسیار نشست و برخاست مکن (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۱۵۰). در مثنوی هم آمده است:

شاوروهَنّ پس آنگه خالفو
ان من لَم یعصهنّ تألف

(مولوی، مثنوی، ج ۱، ص ۱۳۲)

چند عبارت حکیمانه از ایرانیان درباره ضرورت مشورت^۲

از پندهای هوشنگ: «والتدبیر بالمشورة» (ابن مسکویه، حکمة، ص ۱۴): تدبیر از راه مشورت است.

از پندهای قباد: «أنفع الاشیاء مشاورة العلماء.» (همان، ص ۴۲): سودمندترین کارها مشورت با دانشمندان است.

– فان ذالعقل لا یدع مشورة عدوه اذا كان ذا رأی فی الأمر الذی یشاوره فیه. (ابن مقفع، کلیده، ص ۴۸): عاقل مشورت با دشمن خود را در صورتی که صاحب‌نظر باشد، ترک نمی‌کند. نوشروان از بزرجمهر پرسید که: «در جهان کیست خردمندتر؟» گفت: «آنکه سه چیز را به سه چیز بیاراید، اندیشه را به مشورت و گفتار را به راستی و کردار را به سخاوت.» (رازی، مرموزات، ص ۱۳۱)

این مضمون در مثنوی نیز آمده است^۳:

مشورت ادراک و هشیاری دهد
عقل‌ها مرعقل‌رایاری دهد^۴

۲. با وجود این همه شاهد ایرانی، محفوظ دو بیت زیر از سعدی را برگرفته از یک مثل عربی دانسته است:

هر که بی مشورت کند تدبیر / غالبش بر غرض نیاید تیر
بیخ بی مشورت که بنشانی / بر نیارد به جز پیشمانی
مَا خَابَ مِنْ اسْتَشَارَ. (محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۵۹).

۳. برای اطلاع از این مضمون در مثنوی مولوی (نک سبزیان پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۹).

۴. برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی (نک دهخدا، ۱۳۸۸: ۲۸۴/۱): لَنْ یَعْلَمَ الْمُشَاوِرُ مُرْتَبِدًا: مشورت کننده، از راهنما محروم نمی‌ماند. – عَلِمَانٌ خَيْرٌ مِنْ عِلْمٍ: دو علم بهتر از یک علم است. – (همان: ۱۷۱۵/۴): اِسْتَشِيرُوا بِذَوِي الْعُقُولِ تَرْتَشُدُوا: با

گفت پیغمبر بکن ای رایزن مشورت کالمستشار مؤتمن

(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۰۴۶/۱)

منابع

- الآبی، أبوسعده، منصور بن الحسين، نشر الدرر، تحقیق منیر محمد المدني، مراجعة حسین نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
- الآبی، أبوسعده، منصور بن الحسين، نشر الدرر فی المحاضرات، تحقیق: خالد عبدالغنی محفوظ، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق.
- آذرباد مهرسپندان، اندرزهای آذرباد مهرسپندان، به کوشش رهام اشه و شهین سراج، تهران، فروهر، ۱۳۷۹ ش.
- آمدی، ناصح الدین ابوالفتح عبد الواحد، المعجم المفهرس لالفاظ غررالحکم و درر الکلم، به کوشش علی رضا برازش، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- ابن القتیبه، أبو محمد عبد الله بن مسلم، عیون الأخبار، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- ابن سینا، ابوعلی، ظفرنامه، تصحیح غلامحسین صدیقی، همدان و تهران، دانشگاه بوعلی سینا و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی آداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، بتصحیح الغریف ولدی أهارودت هرتویغ در نبرغ، شالون علی نهرسون، مطبع مرسو، ۱۸۹۴ق.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، الحکمة الخالدة، تحقیق عبد الرحمان بدوی، بیروت، دار الأندلس، [بی تا].
- ابن مقفع، عبدالله، کلیلة و الدمنة، دق و علق الیاس خلیل زخریا، بیروت، دار الأندلس، ۱۴۱۶ق.
- ایرانی، دینشاه، اخلاق ایران باستان، تهران، فروهر، ۱۳۶۱ ش.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور، الاعجاز والایجاز، بغداد، مکتبة داراللبیان، [بی تا].
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر فی اخبار البشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۳۵۳۱ ش.
- دوفوشه کور، شارل هانری، ۱۳۷۷ ش، اخلاقیات، (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، ترجمه محمد علی امیر معزی و عبدالمحمد روح بخشان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۸، امثال و حکم، تهران، امیر کبیر.
- رازی، نجم الدین ابوبکر عبدالله، مرموزات اسدی در مرموزات صاحبان خرد مشورت کنید تا ارشاد شوید.
- داودی، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۱ ش.
- راغب اصبهانی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلاغ، حققه عمر الطباع، بیروت، دار الارقم، ۱۴۲۰ق.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۹۰، الف، «تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادب عربی مطالعه مورد پیژوهانه (امثال مولد)»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۳، زمستان، ص ۳۷-۵۵.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۹۰، ب، «نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» بوستان ادب (دانشگاه شیراز)، س ۳، ش ۱، (پیاپی ۷)، ص ۱۴۷-۱۷۸.
- سبزیان پور، وحید؛ رضایی، صدیقه؛ خسروی، سمیره، ۱۳۹۲، امثال و اشعار عربی در مثنوی معنوی، یار دانش.
- سبزیان پور، وحید؛ فتاحیان، فرزانه؛ عزیزی، نسرین؛ ۱۳۹۱، «معرفی و نقد و بررسی پندهای مکتوب بر تاج انوشروان»، همایش ملی ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد دهاقان، ص ۶۱۴-۶۲۹.
- سعدی، گلستان، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸ ش.
- العاکوب، عیسی، ۱۹۸۹، تأثیر الحکم الفارسیة فی الادب العربی، دمشق، دارطلاس للدراسات والترجمة والنشر.
- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.
- غزالی، ابو حامد، التبر المسبوك فی نصیحة الملوك، مکتبة الکلیات الازهریة، ۱۹۶۸ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران، هرمس، ۱۳۸۷ ش.
- محفوظ، حسین علی (۱۳۷۷)، متنی و سعدی و مأخذ مضامین سعدی در ادب عربی، تهران: روزنه.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش.
- مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۴ ش.
- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد الین نیکلسون، تهران، نگاه، ۱۳۷۹ ش.
- میرخواند، محمد بن خواند شاه بن محمود، تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵ ش.
- میدانی، أبو الفضل أحمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری، مجمع الامثال، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، دار المعرفة، [بی تا].